

۲۰/۳/۱۶



m. v. ۱۶

ماجرای من و بابام

جلد ۳

سروش‌نامه : پلاوئن، ای. او. ۱۹۰۳ - ۱۹۴۴ م.، تصویرگر
 Plauen, E.O.
 عنوان و نام پدیدآور : ماجراهای من و بابام / طراحی و تصویر ایش از: بازنویسی داود محمدی فرد.
 مشخصات نشر : تهران: لنگوان، ۱۳۹۷ -
 مشخصات ظاهری : ج: مصور؛ ۲۲×۲۹ س.م.
 شابک : ج. ۷۱-۲۱-۷۸۳۶-۶۰۰-۹۷۸ : ج. ۵۲-۲۵-۷۸۳۶-۶۰۰-۹۷۸ : ج. ۲۳-۲۶-۷۸۳۶-۶۰۰-۹۷۸ :
 وضعیت فهرست نویسی : فیبا
 یادداشت : گروه سنی: ب.
 موضوع : داستان‌های کوتاه
 موضوع : Short stories
 موضوع : داستان‌های فکاهی مصور
 موضوع : Comic books, Strips, etc
 شناسه افزوده : محمدی فرد، داود، ۱۳۵۲ - [بازآفرین]
 رده بندی دیویی : د۸۰-۸۱۳۹۷۸۳/ق ۴۹۴ پ
 شماره کتابشناسی ملی : ۵۴۹۸۶۴۴



طراح و تصویرسازی

ایش از

بازنویس

داود محمدی فرد

صفحه آراء: عطیه زیبواز (رها)

چاپ: محمد

ناظر چاپ: حسام یانس

شابک

۹۷۸-۶۰۰-۷۸۳۶-۲۶-۲

چاپ اول: ۱۳۹۸

تلفن و آدرس دفتر پخش

آدرس تهران میدان انقلاب خیابان ۱۲ فروردین خیابان شهدای ژاندارمری پلاک ۱۳۶ ط همکف پخش برات

۰۹۱۳۴۸۰۷۱۱۴-۶۶۴۹۸۹۷۵-۶۶۹۷۵۵۰۱

تلفن نشر

۸۸۸۹۶۸۰

۰۹۱۲۲۹۶۰۷۸۳

قیمت: ۵۰۰۰ تومان



مقدمه ای برای بزرگترها

ظهر تابستان است

سایه ها می دانند که چه تابستانیست

بعدظهر سه شنبه های گرم و تابستانی دوران کودکی ام آغشته به انتظاری شیرین و نتیجه بخش بود. انتظاری از جنس بوی کاغذ کاهی و مرکب رنگی، انتظاری از جنس کیهان بچه ها. زودتر از آمدن ماشین توزیع کنار کیوسک روزنامه فروشی همه تیتراهای روزنامه ها و مجلات که سرشار از اخبار جنگ و... را برای گذران وقت می خواندم. انتظار به سر می رسید و ماشین توزیع می آمد. لابه لای بسته های روزنامه چشمم دنبال بسته کیهان بچه ها می گشت. جلدش را که می دیدم یک آخ جون شیرین در وجودم می پیچید.

سایه هایی بی لک

گوشه ای روشن و پاک

کودکان احساس! جای بازی ای جاس

مجله ام را در آغوش می گرفتم و تا کوچن بسامان دوان دوان می آمدم. زیر درخت بید سادات خانم (همسایه مهربان تر از برگ در بوسه های باران) می نشستم و کیهان بچه هایم را باز می کردم و واژه واژه آن را می خواندم و می خوردم !!

اولین قسمت هم صفحه من و بابام بود. چقدر این پدر و پسر را دوست داشتم. نگاه ها و حرکات و قلمبگی پدر و شیطنتهای پسر و دنیایی که آنها در آن زندگی می کردند و از همه جذاب تر سادگی آنها یکی از بهترین آشنایی های دوران کودکی بود.

در دل من چیزی است مثل یک بیشه نور

مثل خواب دم صبح و چنان بیتابم که دلم میخواهد

بدوم تا ته دشت بروم تا سر کوه سهراب سپهری

و اکنون با یاد ایام کودکی که جز یادی از آن نمانده، ماجراهای من و بابام را تا حد امکان بدون کم و کاست (بجز حدودا پنج تا شش قصه به دلیل مغایر بودن با عرف جامعه ایرانی) تصاویر را از نسخ اصلی آلمانی، انگلیسی تهیه کردم، و روایتی مختصر از تصاویر ارائه کرده ام، برخی جاها مکث کرده ام تا کودک عزیز خود راوی قصه شود و از روایت کردن خود لذت ببرد.

دنیای شاد و پر از خاطرات شیرین نصیب کودکان باد

داود محمدی فرد